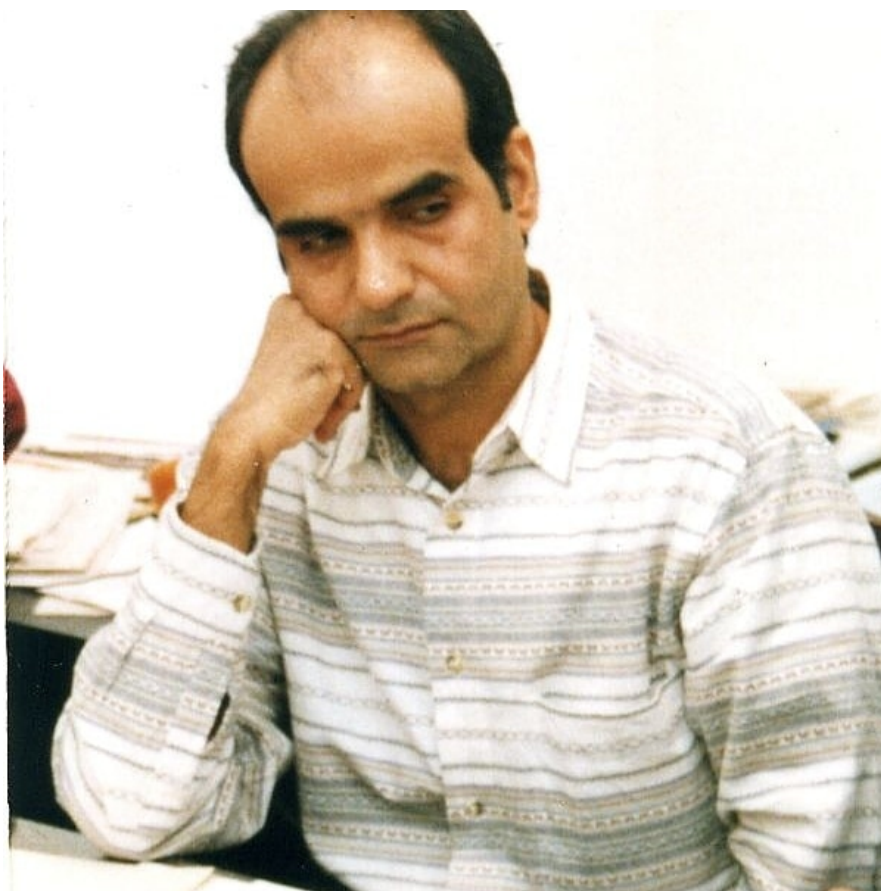


اندیشه ی پوینده سوسیالیست،  
امید به آینده ای روشن بود.



به مناسبت بیست و چهارمین سالگرد  
قتل محمد جعفر پوینده،  
عضو کانون نویسندگان ایران

می نویسم

تا واژه را از تفتیش  
از بو کشیدن سگ ها  
وتیغ سا نسوربرها نم

[ نزار قبانی ]

## سیما صاحبی

پیامم را با نام و یاد جان باختگان جنبش اخیر ایران آغاز می‌کنم و به پدران، مادران و خانواده‌های این جوانان و نوجوانان و کودکانی که در خیابان‌ها به ضرب گلوله و باتوم کشته شدند و یا در زندان‌ها در اثر شکنجه جان باختند، ادای احترام کرده و تسلیت عمیق خود را اعلام می‌کنم.



بیست و چهار سال پیش در چنین روزهایی در پاییز 1377 قتل‌های سیاسی موسوم به زنجیره‌ای نویسندگان و دگراندیشان، جامعه‌ی ما را به واکنش و اعتراض عمومی واداشت. همسرمن محمد جعفر پوینده نویسنده و مترجم، عضو کانون نویسندگان، یکی از این جان باختگان بود که در 18 آذر ربوده و به قتل رسید

بسیاری از جوانان و نوجوانانی که امروز در خیابان‌ها حماسه می‌آفرینند، خاطره‌ای از آن روزها ندارند، چه در آن سال‌ها هنوز پا به این دنیا نگذاشته بودند و یا خردسال بودند. آن‌چه من را همواره به تعجب وادارد این است که این جوان‌ها و نوجوانان، اگرچه خاطره‌ای از آن دوران ترورهای سیاه ندارند، ولی محمد جعفر پوینده و محمد مختاری را خوب می‌شناسند و از آن‌ها به عنوان جان باختگان راه آزادی بیان و قلم یاد می‌کنند. این امر نشان از آن دارد که این جنایات فجیع به فراموشی سپرده نشده‌اند و در حافظه‌ی جمعی مردم ایران باقی مانده‌اند و درست همین امر پروسه‌ی داد-خواهی را برای ما خانواده‌ها آسان‌تر می‌کند.

کشتارهای فجیع دهه‌ی شصت در سیاه‌چال‌های جمهوری اسلامی و ترورهای سیاسی زنجیره‌ای و سیستماتیک دگراندیشان به بخشی از حافظه‌ی جمعی مردم ایران بدل شده است و این امر نتیجه‌ی تلاش روزنامه‌نگاران، نویسندگان، تاریخ‌نویسان مستقل، کنش‌گران سیاسی، وکلای شجاع و در نهایت خانواده‌های این عزیزان است. همان‌گونه که ما ثبت جنایات دهه‌ی شصت را مدیون تلاش مادران خاوران و زندانیانی هستیم که خاطراتشان را مکتوب کرده‌اند، ثبت و موشکافی ترورهای سیاسی سال 67 و پیش از آن را مدیون دادخواهان این عزیزان، کانون نویسندگان و وکلای شجاع این پرونده‌ها، از

جمله ناصر زرافشان هستیم که حکم 5 سال زندان را به جان خرید ولی از افشای جزئیات پرونده ی بزرگ قتل های سیاسی زنجیره ای دست برداشت.

وظیفه ی سنگینی که امروز بر دوش ما خانواده ها قرار دارد دادخواهی است. دادخواهی از نظر من تنها یک مفهوم حقوقی نیست که سرنوشت قاتلان، آمران و فتوا دهندگان این ترورها را در دادگاهی با حضور خانواده های جان باختگان این ترورها و مردم تعیین می کند، بل که از نگاه من دادخواهی چند بُعد مختلف دارد:

- بُعد حق طلبی و اعتراضی به این جنایات و ترورها
- بُعد یاد آوری مستمر این جنایات و باز نگری آن ها
- بُعد مسئولیت اجتماعی نه به عنوان یک دادخواه، بل که به عنوان کسی که حقوق شهروندی اش زیر پا گذاشته شده است.

در بُعد اعتراضی و حق طلبی باید بگویم در تمام این بیست و چهار سال خانواده های این جان باختگان به اشکال گوناگون به این ترورها اعتراض کردند و مسئولان را به پاسخ گویی وادار نمودند. این که چرا باید این افراد کشته می شدند و چه جرمی را مرتکب شدند ؟

گرچه وادار کردن یک حکومت توتالیتر به پاسخ گویی شاید در حله اول تفکری خام و نا پخته به نظر آید ولی در پاسخ های مختلف حکم رانان ، مسئولان امنیتی و قضایی و دروغ های سرهم بندی شده آن ها و مرور پرونده های مثله شده ، می توان بخشی از واقعیات و حقیقت این قتل ها را بیرون کشید و در برابر قضاوت جامعه و مردم قرار داد.

در بُعد یادآوری مستمر این جنایات و بازنگری آن ها ، از نگاه من از یک سو ، یادآوری زخم ها و دردها و اندوهی است که برکل خانواده ها به خاطر از دست دادن عزیزانشان در همه این سال ها رفته است و از سوی دیگر یادآوری اندیشه های این عزیزان است که به خاطر آن ها کشته شده اند.

تنها با یادآوری مستمر می توان این اندیشه ها را باز تولید کرد و تکامل بخشید. باز تولید این اندیشه ها و تکامل آن ها که در اثر تحلیل و بازنگری این اندیشه ها میسر می شود از نظر من بخشی از دادخواهی است. محمد جعفر پوینده و محمد مختاری از اعضای کانون نویسندگان بودند و هردو اندیشه ی-ی چپ را نمایندگی می

کردند و در بیان آرمان های انسانی، شهروندی و سوسیالیستی شان خود را سانسور نمی کردند. آن ها اندیشه هایشان را خیلی روشن و آشکار در نوشته ها و مقالاتشان طرح می کردند و هر دو در نشریات مهم روشنفکری آن زمان از جمله آدینه، جامعه سالم، گردون و فرهنگ و توسعه قلم می زدند. هردو عضو فعال کانون نویسندگان بودند، کانونی که موی دماغ حکومت بود و با نامه ها و بیانیه هایش تحمل حکومت را طاق کرده بود. بگیر و ببند های کانونیان، آن ها را از حرکت باز نگردانده بود لذا از منظر دولت مردان باید از چند عضو فعال و سازمان دهنده کانون زهرچشمی گرفته می شد. این تاریخ اندیشان پیکر پوینده و مختاری کشتند و به خیال خود از این طریق خواهند توانست کانون نویسندگان را از حرکت بازدارند. ولی همه چیز به عکس خود تبدیل شد. اندیشه محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، باقی ماند و با تولید شد به گونه ای که جوانان پیشرو و روشنفکران جوان، امروز در همه جا سراغ کتاب های پوینده و مختاری را می گیرند و مشتاقانه می خواهند بدانند پوینده و مختاری چه کسانی بودند و چرا باید بخاطر اندیشه هایشان ترور می شدند. باز نگری این اندیشه ها توسط جوانان خوش فکر و روشنفکران معاصر ما، امکان تکامل و شکوفایی آن ها را فراهم می آورد.

بُعد سوم دادخواهی از منظر من، مسئولیت اجتماعی و شهروندی است که به عهده ی تک تک ما گذاشته شده است. چه جزء خانواده های این جان باختگان باشیم و چه نباشیم. من به عنوان یک شهروند و به عنوان یک همسر، حقوق پایمال شده ی خودم را طلب می کنم. چرا باید همسر من محمد جعفر پوینده که تنها به عنوان یک نویسنده و مترجم از آزادی بیان و اندیشه بی هیچ حد و حصر و استثنا و حق عضویت در کانون نویسندگان دفاع کرده بود، به قتل می رسید. اینکه یک شهروند را فقط به عنوان بیان حقوقش به قتل برسانند و حق زندگی را از او سلب کنند آن هم بدون تشکیل هیچ دادگاهی، بدون داشتن حق وکیلی و بدون ابلاغ حکمی، آیا نمونه آشکار پایمال کردن حق شهروندی نیست؟ این حق طلبی ها همه ی ما را بهم پیوند می زند و جامعه را به سوی یک حق طلبی اجتماعی سوق می دهد. که از نگاه من حق طلبی اجتماعی یکی از هدف های مهم دادخواهی است و نیروی عظیمی ماست برای فشار بر ابزار قدرت و حکومت.

کانون نویسندگان ایران بند یک منشورش را به حق آزادی بیان و

اندیشه بی هیچ حد و حصر و استثنا اختصاص داده است و اعضای کانون، حول این حق شهروندی مشترک در کنار یکدیگر قرار گرفته اند. این حق ابزار قدرت کانون نویسندگان است. و هر جا که این حق توسط حکومت پایمال شود، کانون کارت قرمز خود را به حکومت نشان می دهد. هرچند حکومت توتالیترا از زیر پا گذاشتن آن ابایی ندارد و به بهانه های مختلف آن را زیر پا می گذارد و برای پایمال کردن این حق به شیوه های مختلف سرکوب متوسل می شود اما در عین حال این حق شهروندی کانون نویسندگان را در موقعیتی قرار می دهد که از موضع قدرت با حکومت برخورد کند و آن جا که حقوق شهروندی اش پایمال می شود زنگ خطر را به صدا در آورد و تلاش کند که جامعه و مردم را با خود همسو کرده و دست به اعتراض عمومی بزند.

در جمع بندی سخنانم به این نکته تأکید می کنم که دادخواهی حرکتی است پویا و در طول این سال ها ابعاد ناشناخته ای از آن برای شخص من روشن شده است که شاید در بیست و چهار سال پیش حتی به آن فکر هم نمی توانستم بکنم. این روند دادخواهی به جلو را مدیون همه زنان و مردانی هستم که مانند من و در اکثر موارد در کنار من، برای دادخواهی و روشن شدن حقیقت تلاش کرده و می کنند. در عین حال از مجموعه سخنانم می خواهم به این نتیجه برسم که امروز دادخواهی ضرورتی اجتماعی است، ضرورتی که نه تنها برعهده همه دادخواهانی است که در طول حکومت جمهوری اسلامی عزیزان خود را از دست داده اند، بلکه به عهده تک تک اعضای جامعه ماست که این قتل ها و کشتارها را شاهد بودند و به آن ها اعتراض کردند.

پیام من به عنوان یک دادخواه و یک شهروند به همه ی مادرانی که امروز فرزندان شان را نثار بهار آزادی کرده و می کنند این است که : دادخواهی تان را بلند فریاد زنید و سکوت نکنید. همه ما دادخواهان با هم هستیم و جز احقاق حقوق پایمال شدگان راهی برایمان نمانده است. باشد که این دادخواهی ها به سرانجام روشنی برسد.

سیما صاحبی ( همسر محمد جعفر پوینده )

جمعه 18 آذرماه 1401